

نقد و بررسی کتاب

توسعه نیافتگی در دوران پسا استعماری / اثر احمد ساعی

حامد عمویی* - الهام حسین خانی**

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۲/۱۳ و تاریخ تصویب: ۱۳۸۹/۵/۱۷)

۱. اطلاعات کتاب شناسی

کتاب «توسعه نیافتگی در دوران پسا استعماری»^(۱)، آخرین کتاب آراسته به زیور طبع دکتر احمد ساعی، نویسنده نام‌آشنای ادبیات توسعه در ایران است. این اثر از جمله کتب نویسنده نامبرده است که در محور «مسائل اقتصادی- سیاسی کشورهای جهان سوم» انتشار یافته است. از دیگر آثار ایشان در این رابطه می‌توان به کتاب‌های تألیف و ترجمه‌ای چون «درآمدی بر شناخت مسائل اقتصادی- سیاسی جهان سوم»^(۲)، «مسائل سیاسی- اقتصادی جهان سوم»^(۳)، «جهانی شدن و جنوب»^(۴)، «توسعه در مکاتب متعارض»^(۵) و مقالات بسیار اشاره نمود. کتاب «توسعه نیافتگی در دوران پسا استعماری» با جلد کاغذی ساده زرشکی رنگ در قطع رقعی با یکصد و هشتاد و شش صفحه توسط انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران در اواخر سال ۱۳۸۸ به بازار نشر روانه شده

** دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، گروه علوم سیاسی، تهران، ایران.

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، گروه روابط بین‌الملل، کرج، ایران.

است. کتاب به طور کلی همچون دیگر آثار نگارنده، نثری روان و گیرا دارد و اطلاعات مفیدی را به خواننده در زمینه توسعه عرضه می‌دارد.

۲. فصل‌های کتاب

«توسعه نیافتگی در دوران پسا استعماری» دارای نه فصل است، به علاوه یک پیشگفتار و یک مقدمه ده صفحه‌ای. عناوین فصول کتاب نیز عبارتند از: فصل اول- استعمار و توسعه نیافتگی؛ فصل دوم- چهره اقتصادی توسعه نیافتگی؛ فصل سوم- توسعه نیافتگی و نظام مبادله بین الملل؛ فصل چهارم- ریشه‌ها و چهره‌های سیاسی توسعه نیافتگی؛ فصل پنجم- ریشه‌ها و چهره‌های فرهنگی توسعه نیافتگی؛ فصل ششم- چشم انداز توسعه در مکتب قدیم نوسازی؛ فصل هفتم- منطق جهانی شدن و توسعه نیافتگی؛ و فصل هشتم- دام توسعه نیافتگی. هر فصل نیز دارای بخش‌هایی به عنوان زیرمجموعه است که نام بردن همه آنها این نوشتار را به درازا می‌کشاند، اما در جای خود به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره خواهد شد.

۳. بررسی کتاب

پیشگفتار نویسنده از توضیح درباره دگرگونی‌های جهان حاضر آغاز می‌شود و این امر که حتی در عصر جهانی شدن نیز با وجود تغییرات و دگرگونی‌های شگرف در عرصه نظام‌های سیاسی بین‌المللی و نظام‌های اقتصاد جهانی که کشورها را در بر گرفته است، اما بسیاری از کشورها هنوز نتوانسته‌اند موقعیت و جایگاه خود را در جامعه بین‌المللی و روابط بین‌المللی ارتقا بخشند و تنها تغییر روی داده بزرگ، مفهوم زدایی از واژه «جهان سوم» است. نویسنده در مقدمه اشاره داشته است که موضوع اصلی کتاب، آشنایی با وضعیت کشورهایی است که «توسعه نیافته» خوانده می‌شوند. استمرار توسعه نیافتگی در جهان امروز و تشدید شکاف میان کشورهای فقیر و غنی و اشاره به ویژگی‌های کشورهای توسعه نیافته از جمله موارد گنجانده شده در مقدمه است. به علاوه وضعیت سیاسی کشورهای توسعه نیافته که دموکراسی در آنها با قوت نضج نیافته است و فساد سیاسی، اداری و اقتصادی در آنها رواج دارد و نیز وضعیت نامتعادل اجتماعی و فرهنگی این گونه کشورها از موارد مورد توجه بوده است. همه این کشورها

در تلاش برای توسعه هستند و به این واسطه است که مفاهیمی چون «توسعه یافتگی»، «توسعه نیافتگی»، «شمال»، «جنوب»، «رشد» و «توسعه» در مقدمه اثر توضیح داده شده اند.

در فصل اول، علت یابی توسعه نیافتگی مورد بررسی قرار گرفته است. بر این اساس، نویسنده علل متعددی را برای توضیح توسعه نیافتگی بیان نموده است که مهم ترین این علل ها در یک تقسیم بندی کلی عبارتند از: علل اقتصادی، علل سیاسی و علل فرهنگی. البته این تقسیم بندی به معنی آن نیست که همه این علل ها به یک نسبت منجر به توسعه نیافتگی شده اند؛ بلکه یک علت، علت اصلی و دیگر علل تبعی یا فرعی در نظر گرفته شده اند که این امر منجر به وسعت نظر اثر شده است و آن را از آثار تک بعدی جدا می نماید که خود بر قوت کتاب می افزاید. «برخی عقیده دارند که عامل اصلی عقب افتادگی کشورها را، استعمار و در دوره متأخر امپریالیسم تشکیل می دهد. عده ای دیگر با این نظر مخالفند و عقیده دارند که علت توسعه نیافتگی را باید در درون خود جوامع توسعه نیافته جستجو کرد و نه در عوامل بیرونی. اصولاً چه استعمار را علت توسعه نیافتگی بدانیم و چه علت های دیگری برای توسعه نیافتگی قائل باشیم، به هر حال در این شکی نیست که چهره کشورهای توسعه نیافته با آنچه که استعمار خوانده شده، شکل گرفته است. به بیان دیگر، آنچه استعمار نام گرفته، خواه علت عقب افتادگی بوده باشد یا خیر، و یا حتی علت تحرک کشورهایی شده باشد که اکنون توسعه نیافته خوانده می شوند، به هر حال در دگرگونی کشورهای تحت استعمار و شکل دادن به وضعیت امروزی آنها نقش اصلی داشته است.» (۶) در ادامه این فصل، نگارنده به موضوعاتی چون دگرگونی وسیع - که به این امر اشاره دارد که سرمایه داری در جوامع غربی و نظام های اجتماعی کهن چه روندی را طی کرده و چگونه باعث دگرگونی در جهان شده است - استعمار زدایی، امپریالیسم به جای استعمار، و امپریالیسم و جهانی شدن پرداخته است که این مبحث آخرین بسیار جدید می باشد و در آن شماری از تحلیلگران، جهانی شدن در حوزه اقتصاد را به عنوان جلوه ای تازه از «بنیادگرایی بازار آزاد» خوانده اند که در آن نقش دولت ها و ملت ها در اعمال سلطه بر نهادهای بین المللی به نهادهایی چون صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، و شرکت های چند ملیتی سپرده شده و این نهادها در دنیای قطبی شده به دنبال افزایش سود خود هستند و در زمینه سیاسی از سلطه گری ایالات متحده یاد می شود که سخن از حکومتی جهانی می کند، و در زمینه فرهنگی با استفاده از ابزارها و رسانه های جهانی به دنبال غربی سازی

هستند.

اما در فصل دوم، وجه اقتصادی توسعه نیافتگی مورد بررسی قرار گرفته است. نویسنده چنین بیان می‌کند که با جرأت می‌توان ادعا کرد که بارزترین تفاوت میان کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته اقتصاد است و این به این معنا نیست که اقتصاد از دیگر وجوه مهم تر است، بلکه چون اقتصاد قابل سنجش و اندازه‌گیری است خیلی سریع تر این تفاوت مشخص می‌شود. به لحاظ اقتصادی ساخت کشورهای توسعه نیافته با همان نگاه اول با چند خصوصیت بارز مشخص می‌شود، از جمله: میزان صنعتی شدن، میزان جمعیت شاغل، میزان بازدهی نیروی کار، میزان تولیدات صنعتی، میزان رشد شهر نشینی، میزان تولید ناخالص ملی و میزان درآمد سرانه که در همه موارد ذکر شده، کشورهای توسعه نیافته عملکرد ضعیفی داشته‌اند. در ادامه به رابطه بین صنعت و کشاورزی، همچنین جهان توسعه نیافته و صنعت، گزینش در رشد، تقسیم کار جهانی، مشکلات کشاورزی در کشورهای توسعه نیافته، وضعیت معادن و استخراج در این کشورها پرداخته شده است. نگارنده اعتقاد دارد که «تحول اقتصادی کشورهای توسعه نیافته، یک تحول درون‌زا نبوده است، بلکه این کشورها در اثر روابط اقتصادی با کشورهای توسعه یافته وارد عصر تحول شده‌اند. در مراحل نخست رابطه استعماری و در مراحل بعدی امپریالیستی بوده است که اقتصاد کشورهای توسعه نیافته را وارد پویایی تازه‌ای کرد و با خود به مسیر خاصی کشاند. به سخن دیگر، این کشورها از رشد مستقل بازماندند و به رشد وابسته کشانده شده‌اند. این شیوه تحول بر کل ساختار اقتصاد کشورهای توسعه نیافته تأثیر گذاشته و به آن ویژگی خاصی داده است. مهم‌ترین این خصوصیات را می‌توان به این شیوه خلاصه کرد: به لحاظ ساختاری ویژگی اساسی یک اقتصاد توسعه نیافته عبارت است از همزیستی یک بخش کشاورزی و اساساً سنتی با یک بخش صنعتی. در چنین ساختاری بخش کشاورزی سنتی، هنوز از تکنولوژی عقب مانده استفاده می‌کند در حالی که بخش صنعتی در قیاس با بخش کشاورزی از تکنولوژی امروزی بهره‌مندی می‌گیرد. در بسیاری از کشورهای توسعه نیافته بخش مدرن، توسط خارجی‌ها یا سرمایه‌های خارجی ایجاد شده و اداره می‌شود و هدف آن اساساً تولید برای بازار خارجی و صادرات است. این بخش معمولاً از کالاهای سرمایه‌ای وارداتی استفاده می‌کند و خود قادر به تهیه تجهیزات صنعتی مورد نیاز نیست. در بخش کشاورزی مالکیت اساساً از نوع خرده‌مالکی است، زمین‌ها به خرده‌مالکان تعلق دارد که بر روی زمین‌های

کوچک خود کار می کنند. کوچک بودن زمین امکان بهره گیری از تکنولوژی مدرن و ماشین های کشاورزی پیشرفته را نمی دهد. برای اینکه ماشین های کشاورزی مدرن امکان کاربرد در بخش کشاورزی را پیدا کنند، باید واحدهای کشاورزی به اندازه کافی بزرگ باشند» (۷) چنان که در کشورهای توسعه یافته چنین است. به صورت تلویحی از گفتار کتاب همچنین پیداست که وضعیت استخراج از معادن در کشورهای توسعه نیافته نیز، بهتر از وضعیت کشاورزی آنها نیست و این یکی دیگر از پیامدهای تقسیم کار جهانی است.

در فصل سوم، نظام تجارت بین الملل و توسعه نیافتگی به صورت کلی مورد بررسی قرار گرفته است. نگارنده تجارت را موتور توسعه اقتصادی کشورهای توسعه یافته دانسته است که رشد تجارت داخلی و خارجی در این کشورها منجر به انباشت سرمایه شده و این خود عامل اصلی توسعه اقتصادی است. این سرمایه شرایط رشد صنعت را به وجود آورده است که البته این نسخه را نمی توان برای کشورهای توسعه نیافته پیچید. به عبارت دیگر نمی توان انتظار داشت که حتی در صورت انباشت سرمایه تجاری، گذار به سرمایه داری صنعتی به طور الزامی در این گونه کشورها صورت گیرد. در ادامه به جایگاه کشورهای توسعه نیافته در تجارت جهانی اشاره شده است. سهم کشورهای توسعه نیافته در تجارت جهانی تا نیمه قرن بیستم، روند قابل ملاحظه ای داشته، اما از نیمه قرن بیستم به بعد، سهم این کشورها رو به کاهش گذارده و دلیل پایین آمدن سهم کشورهای مزبور این است که در دهه های اخیر کشورهای توسعه یافته بیشتر با هم به مبادله پرداخته اند و رشد تجارت در دهه های اخیر اساساً متعلق به کشورهای توسعه یافته و تعدادی از کشورهای تازه صنعتی شده بوده است. یکی دیگر از شاخصه های تجارت کشورهای توسعه نیافته این است که تجارت آنها اساساً با کشورهای توسعه یافته صورت می گیرد و تجارت در میان کشورهای توسعه نیافته محدود است. نویسنده تلاش نموده این سخنان را با استفاده از نمودارهای مختلف به اثبات رساند. همچنین وی نشان داده است که سهم تجاری کشورهای توسعه نیافته در صادرات مواد غذایی نیز کاهش داشته است که دلیل این امر افت تولیدات کشاورزی آنها در یک سو و رشد تولیدات کشاورزی کشورهای توسعه یافته از سوی دیگر است. به علاوه نوسان قیمت ها و عوارض آنها هم به ضرر کشورهای توسعه نیافته است. در ادامه مسأله بازار سرمایه و سرمایه گذاری برای توسعه نیز مورد توجه قرار گرفته است. «سرمایه گذاری در کشورهای توسعه نیافته از قرن

هجدهم آغاز شد. سرمایه گذاری صورت گرفته از جانب کشورهای توسعه یافته از جمله عوامل مهم در دگرگونی های اقتصادی کشورهای توسعه نیافته است. این دگرگونی را نمی توان یکسره منفی یا سرتاسر مثبت تلقی کرد، سرمایه گذاری خارجی در کنار یک سلسله از شرایط دیگر می تواند از عوامل توسعه باشد. در اینجا درباره عوامل صدور سرمایه به کشورهای توسعه نیافته و روند رشد آنها، سخن خواهیم گفت. صدور سرمایه به کشورهای توسعه نیافته بنا به یک قانون اقتصادی که از قوانین اساسی نظام سرمایه داری است، صورت می گیرد. سرمایه به دنبال سود است و هر جا که این سود بیشتر باشد به همان جا روی می کند. (البته شرط امنیت را نباید از یاد برد) بنا به یک قانون مهم در نظام تولید سرمایه داری همراه با رشد تکنولوژی در یک کشور، نرخ سود سرمایه گذاری ها پایین می آید. در اصطلاح فنی تر گفته می شود که همراه با بالا رفتن ترکیب ارگانیک سرمایه، نرخ سود به شیوه ای معکوس کاهش می یابد. این روند را قانونی نزولی بودن نرخ سود می دانند. بنا به این قانون نرخ سود در کشورهای سرمایه داری پیشرفته میل به کاهش دارد. در مقابل در کشورهای توسعه نیافته نرخ سود بیشتر است، بنابراین سرمایه داران برای دستیابی به سود بیشتر، سرمایه خود را به کشورهای توسعه نیافته صادر می کنند» (۸) که این مسأله زمینه ای برای توسعه آنان فراهم می کند. از جمله دیگر موارد بررسی شده در این فصل توزیع سرمایه خارجی در کشورهای توسعه نیافته، سرمایه گذاری خارجی و ادغام کشورهای توسعه نیافته در توسعه جهانی، استقراض و منابع توسعه، آزادسازی مالی و رشد استقراض، بحران بدهی ها و کمک های مستقیم خارجی به کشورهای بحران زده است.

فصل چهارم، با این نکته آغاز می شود که کشورهای توسعه نیافته در زمینه سیاسی نیز از کشورهای توسعه یافته ضعیف تر هستند. برای نمونه در شاخص هایی مثل وضعیت آنها در چگونگی توزیع قدرت سیاسی، میزان مشارکت سیاسی، میزان رشد کارآیی نهادهای سیاسی و به طور کلی آنچه که دموکراسی شناخته می شود. در ادامه تأکید شده است که عامل فرهنگی، پایه توسعه دسته ای از کشورهایی است که مسیر تحول و توسعه و پیشرفت را طی کرده اند. جوامع توسعه نیافته در این فصل، از نظر ساخت سیاسی مورد ارزیابی کلی قرار گرفته اند به این صورت که یکی از ویژگی های بارز کشورهای توسعه نیافته، توسعه نیافتگی سیاسی آنها است و یکی از علائم توسعه نیافتگی سیاسی به زبان ساده عبارت است از بافت استبدادی حکومت یا قدرت سیاسی در این کشورها. یکی از مسائل مهم که در تجربه

سیاسی کشورهای توسعه نیافته از دهه ۱۹۶۰ به بعد نظر تحلیلگران را به خود جلب کرده، بی ثباتی نظام های سیاسی این کشورها بود. بسیاری از این کشورها بعد از جنگ جهانی دوم با اینکه از نظر اجتماعی و اقتصادی به نوبه خود رشد داشته اند، اما چون از نظر سیاسی رشد کافی نداشتند پاسخگوی طبقات و قشرهای جدید شکل گرفته ناشی از تحولات اقتصادی و اجتماعی خود نبوده اند، به دلیل نهادینه نشدن مشارکت سیاسی و ظرفیت پایین رژیم سیاسی موجود، انقلاب سیاسی را تجربه می کردند. در ادامه فصل، به موضوعاتی چون جامعه دوگانه و انفعال سیاسی، جایگاه احزاب سیاسی در کشورهای توسعه نیافته و همچنین سلطه قوه مجریه به عنوان تجلی اقتدارگرایی پرداخته شده است. نویسنده اعتقاد دارد که «در بیشتر کشورهای توسعه نیافته قوه مجریه عملاً بر دو قوه دیگر مسلط است و به شکل های گوناگونی آنها را زیر کنترل خود دارد. این امر به معنی ضعف دموکراسی و در مواردی به معنی فقدان وجود دموکراسی در این کشورها است. شکل معمول سلطه قوه مجریه در این کشورها این است که حکومت ها به شکل های گوناگون در انتخابات نمایندگان پارلمان، دخالت می کنند و نمایندگانی را وارد مجلس می کنند که تابع یا همراه با نظرات و سیاست های آنها باشند. این گونه پارلمان ها در واقع به جای پارلمان، مجلس فرمایشی هستند که حکومت ها به میل خود آنها را مورد بهره برداری قرار می دهند» (۹) و خود به عاملی برای تداوم توسعه نیافتگی در می آیند.

در فصل بعدی، یعنی فصل پنجم، نگارنده یک بحث تکمیلی در مورد وجوه، کیفیات و ویژگی های فرهنگی توسعه نیافتگی در کشورهای توسعه نیافته را ارائه داده است و چنین ابراز می کند که بعد از چند دهه تلاش کشورهای توسعه نیافته در جهت به دست آوردن شاخص های اقتصادی کشورهای توسعه یافته و در نهایت شکست این کشورها در این مسیر، بیشتر توجه ها به سمت فرهنگ سوق پیدا کرد که بیشتر بر نگرش ها، ارزش ها، رفتارها و نوع شخصیت توجه شده است. در ادامه بحث به نگرشها یا ایستارهای فرهنگی توجه شده و تفاوت های فرهنگ سنتی و فرد سنتی، و فرهنگ مدرن و فرد مدرن به تصویر کشیده شده است. در این فصل همچنین به مقولاتی چون سنت گرایی و رفتار سیاسی، فرهنگ سازی برای توسعه، ملت سازی، دولت سازی، احترام به قانون و قانون گرایی، رشوه خواری و فساد، نقض حقوق بشر و شکنجه به صورت مفصلی پرداخته شده که همگی ماهیتی فرهنگی دارند.

فصل ششم چشم اندازهای توسعه را مد نظر قرار داده است. در این فصل بیشتر به مباحث نظری مربوط به توسعه نیافتگی پرداخته شده و در نظریه های مربوط به علل و عوامل توسعه نیافتگی راه های توصیه شده برای غلبه بر این پدیده بررسی شده است. «در چند دهه گذشته مطالعات گسترده ای درباره توسعه از ابعاد مختلف صورت گرفته و ادبیات پرباری در این ارتباط پدید آمده است. از این رو امروز ادبیات توسعه را بر پایه معیارهای مختلف دسته بندی می کنند. بر پایه یکی از این دسته بندی ها، مجموعه نظریه های مرتبط با توسعه را می توان به سه دسته تقسیم کرد. نخست نحله اروپایی (ارتدوکس) نظریه های توسعه است که به تکرار پذیری تجربه اروپایی در مستعمره های پیشین اعتقاد دارد و بر این باور است که توسعه چنانچه با چند شرط مقدماتی درست همراه باشد؛ فرآیندی است که به صورت خود به خودی عمل می کند. این نظریه به ویژگی های خاص توسعه در پیرامون توجهی ندارد. دسته دوم نظریه ها، جهت گیری ساختارگرایانه دارند و بر ساختار جهانی سرمایه داری تأکید می کند، این گروه از نظریه ها از دیدگاه های مارکسیستی تأثیر پذیرفته اند و سرانجام در نحله سوم، نارضایتی از کلیت گفتمان توسعه به آنچه که مکتب فکری ضد نوگرایی خوانده شده منتهی شده است. هواداران این گروه مسیر غرب در روند توسعه را از بنیاد زیر سؤال می برند.» (۱۰) در این فصل در درون هر مکتب به نظریات نویسندگان مطرح در آن مکتب نیز به تفصیل اشاره شده است.

فصل هفتم در مورد منطق جهانی شدن و توسعه نیافتگی به بحث پرداخته است. روند جهانی شدن که امروزه آن را جهانی شدن به شیوه نئولیبرالی می گویند امیدهایی را برای توسعه کشورهای توسعه نیافته زنده کرد. طرفداران نظریه نئولیبرال می گویند اگر کشورهای توسعه نیافته درهای اقتصاد خود را باز کنند و موانع مختلف بر سر راه حرکت آزاد کالا، سرمایه و پول را از میان بردارند، بنا به قانون بازار که میل به تعادل دارد، سرمایه به سوی آنها جریان پیدا می کند و آنها را به سوی توسعه سوق می دهد. اما با این وجود جهانی شدن با چالش هایی جدی رو به رو است که در این فصل به نمونه های عینی و تجربی فراوانی در پهنه اقتصاد جهانی پرداخته شده که ناقض دعاوی نئولیبرالی است. در ادامه نشان داده شده است که چگونه منطق جهانی شدن در شکل کنونی آن نه تنها در راستای توسعه کشورهای توسعه نیافته نیست، بلکه اساساً در جهت مخالف آن سیر می کند. در این راستا می توان بیان داشت که «جهانی شدن در اوایل قرن بیستم خطرهایی جهانی را به همراه آورد که با آنچه که امروز از آن بحث

می شود تفاوت چندانی ندارد. برای مثال رشد اقتصادی جهان در اوایل قرن بیستم به رکودی جهانی در سال ۱۹۲۹ منتهی شد که آثار آن بسیار شدیدتر از بحران مالی دهه ۱۹۹۰ در آسیا بود و در این حال بسیاری از کارشناسان، بحران مالی و اقتصادی سال ۲۰۰۹ را با بحران اواخر دهه ۱۹۲۰ مقایسه کرده اند. این بحران در نهایت جنگی جهانی را به همراه آورد. بنابراین تاریخ نشانگر آن است که جهانی شدن روندی بدون توقف نیست، شرایط امروز نیز حاکی از آن است که آثار زیان بار این پدیده برای اکثر کشورهای توسعه نیافته جهان و حتی برای برخی گروه های اجتماعی در کشورهای توسعه یافته، موانعی را در مسیر پیشرفت این روند ایجاد کرده است.» (۱۱) به هر روی نظر نویسنده این است که جهانی شدن هم دارای پیامدهای مثبت و هم پیامدهای منفی است، اما بیشتر پیامدهای منفی آن بوده است که کشورهای توسعه نیافته را به چالش کشانده است.

فصل هشتم سازمان های بین المللی و توسعه نیافتگی را به بررسی گذارده است و در آن آمده است «در سال های پس از جنگ جهانی دوم، برای اداره امور مختلفی که ابعادی بین املی داشت سازمان هایی تأسیس شدند. این سازمان ها برای سامان دادن به مسائل و مشکلات رایج میان کشورهای جهان و در ظاهر همسو با منافع مشترک کشورها پدید آمده اند. برخی از این سازمان ها در طول زمان به نهادهایی تأثیرگذار در عرصه مناسبات جهانی تبدیل شده اند، اما تجربه گذشته نشان داده است که با وجود نیک اندیشی همراه با ایده تأسیس این سازمان ها، وجود آنها در عمل به حل مسأله توسعه نیافتگی چندان کمک نکرده است. حتی بسیاری بر این باورند که عملکرد این سازمان ها نه تنها کمکی به مسأله توسعه نیافتگی نکرده بلکه درست بر خلاف این انتظار، در جهت اجرای سیاست هایی بوده که به تداوم توسعه نیافتگی یاری رسانده است.» (۱۲) در کل در این فصل به عملکرد برخی از این سازمان ها که نقش مهم تری در مسائل اقتصادی بین المللی داشته اند پرداخته شده است، از جمله صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی.

فصل پایانی یا همان فصل نهم کتاب به دام توسعه نیافتگی برای کشورهای توسعه نیافته توجه داشته است که نوعی نتیجه گیری از گفتارهای مندرج در کتاب می تواند به شمار آید. از جمله موارد مهم این فصل می توان به برخی از شاخص های توسعه نیافتگی از جمله درآمد سرانه پایین، درآمد ملی پایین، نداشتن فناوری های نوین، عدم نوسازی فناورانه، نداشتن نیروی انسانی ماهر و متخصص، جذب

نکردن سرمایه های خارجی، صادرات سنتی و تک محصولی اشاره نمود. در مجموع اینکه کشورهای توسعه نیافته برای رهایی از دام توسعه نیافتگی باید به این شاخص ها توجه بیشتری نمایند.

۴. نقد

در مجموع این کتاب، مفهوم توسعه نیافتگی درباره کشورهایایی که در دنیای امروز همچنان با مشکلات فراوان توسعه دست به گریبانند، را بازخوانی نموده است. این کشورها علاوه بر میراث پر از چالش گذشته خود، در جهان امروز نیز که شاخصه اصلی آن جهانی شدن است با مسائل تازه ای در مسیر توسعه خود مواجه شده اند. این کتاب در بسیاری از وجوه اساسی خود به کشورهایایی پرداخته است که هنوز هم مشکلات خود را دارند، مشکلاتی که در بسیاری از زمینه ها، وضعیت گذشته آنها را تداعی می کند. هر چند دنیا در فرآیند جهانی شدن، تغییرات زیادی را به خود دیده است، اما به طور کامل دگرگون نشده و وجود کشورهای توسعه نیافته از مسائل چالش برانگیز آن به شمار می آید. اما به غیر از این اثر یک دید منفی نسبت به توسعه یافتن کشورهای توسعه نیافته در چارچوب جهانی شدن دارد و شاید این امر به دلیل سالیان دراز عمر پر برکت علمی نویسنده داشته باشد که سال ها وقت خویش را صرف توسعه ادبیات توسعه در ایران نموده است، اما چهره توسعه، روی خویش را نمایان نساخته است. اما مواردی که باید به آن در چاپ های بعدی توجه شود این است که جلد کتاب علیرغم محتویات آن که اشاره به مشکلات پیچیده تداوم توسعه نیافتگی دارد بسیار ساده است و آن پیچیدگی های دورنی را بازنمایی و نمایندگی نمی کند که البته این امر توجه بیشتر ناشر را می طلبد نه نویسنده را. با آنکه فصول کتاب به دقت تنظیم شده اند و تلاش شده تا حجمی به نسبت همسان داشته باشند و از نمودارها و جدول ها برای ارائه بهتر مطالب کتاب به طور ماهرانه ای بهره برده شده است و اگر چه فصل نهم کتاب به یک شبه نتیجه گیری کلی می پردازد، اثر از نداشتن یک نتیجه گیری کامل رنج می برد. اما به طور کلی می توان گفت این اثر برای دانش پژوهان توسعه بسیار مفید و خواندنی است.

منابع

- ۱- احمد ساعی، توسعه نیافتگی در دوران پسا استعماری (تهران: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، ۱۳۸۸).
- ۲- احمد ساعی، درآمدی بر شناخت مسائل اقتصادی- سیاسی جهان سوم (تهران: نشر قومس، چاپ دوم، ۱۳۷۵).
- ۳- احمد ساعی، مسائل اقتصادی- سیاسی جهان سوم (تهران: سمت، ۱۳۷۷).
- ۴- مارتین خور، جهانی شدن و جنوب، ترجمه احمد ساعی (تهران: نشر قومس، ۱۳۸۳).
- ۵- احمد ساعی، توسعه در مکاتب متعارض (تهران: نشر قومس، ۱۳۸۴).
- ۶- احمد ساعی، پیشین، توسعه نیافتگی در دوران پسا استعماری، ص ۱۴.
- ۷- همان، صص ۳۴-۳۵.
- ۸- همان، ص ۵۳.
- ۹- همان، صص ۹۵-۹۶.
- ۱۰- همان، ص ۱۱۶.
- ۱۱- همان، ص ۱۵۴.
- ۱۲- همان، ص ۱۵۷.